

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهاردهم، شماره پنجاه و چهارم، تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۷۸-۱۵۳

واکاوی نمودهای شخصیت خودشکوفای در بوستان و گلستان سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه راجرز

سیده فاطمه مظفرپور خوشرودی *

دکتر ناهید اکبری ** - دکتر حسینعلی پاشاپاسندی ***

چکیده

نیمه دوم قرن بیستم، مکتب «انسان‌گرایی» پدیدار شد. هدف در این مکتب، تلاش برای بالابردن سطح خودآگاهی انسان و کشف توانمندی‌های بشر امروزی است. یکی از طرفداران و نظریه‌پردازان این مکتب کارل راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷ م.) بود. او ویژگی‌هایی را برای افراد در مسیر رشد و شکوفایی برگزید. از میان حکیمان و بزرگان ادب فارسی، سعدی در دوران زندگی با مسائل گوناگون اجتماعی روبه‌رو بوده است. وی در قالب حکایت و شخصیت‌های داستانی، راهکارهایی برای رسیدن انسان به رستگاری معرفی می‌کند. در این پژوهش، شخصیت‌های دو اثر مهم و ارزشمند بوستان و گلستان سعدی برپایه الگوی انسان خودشکوفای راجرز بررسی می‌شود و مطابق با دیدگاه وی تطبیق می‌یابد. نگارندگان در این پژوهش، خودشکوفایی و انسان خودشکوفای را بحث و بررسی

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران

fatemeh.mozafarpour6765@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران (نویسنده مسؤل)

nahidakbari7@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران

pasha_ha@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱/۱۸

تاریخ وصول ۱۴۰۰/۱۰/۲۳

می‌کنند. نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد در این دو اثر تعلیمی ارزشمند که رهاورد سیر آفاقی و انفسی سعدی است، شخصیت‌هایی از اقشار گوناگون، از جمله عالم، عارف، زاهد، ملک‌زاده و همسر مرد درویش نقش تأثیرگذاری داشته‌اند. آنان با پذیرش روبه‌رو شدن با دشواری‌های زندگی، خلاقیت و اراده آزاد در تصمیم‌گیری‌ها، مطابق نظریه راجرز، توانسته‌اند به خودآگاهی و کمال انسانی راه یابند.

واژه‌های کلیدی

سعدی، گلستان، بوستان، کارل راجرز، خودشکوفایی

۱- مقدمه

سعدی از جمله شاعران بزرگی است که دغدغه او پیشرفت جامعه و مردم است؛ زیرا تنها با پیشرفت و گذر از لایه سطحی فرهنگی و اجتماعی می‌توان شاهد رشد و شکوفایی افراد جامعه بود؛ همان‌گونه که راجرز هم بر این باور است که افراد کامل و خودشکופا برآیند عالی و مطلوب از نظر رشد در حیطه روان‌شناختی و تکامل اجتماعی هستند.

مکتب سعدی مکتب انسان‌گرایی است. «سعدی شاعری است که تعلیم اخلاق می‌دهد. تعلیم‌دهنده اخلاق به معنی دقیق کلمه؛ یعنی مصنفی است که رسوم، عادات، افعال و خلیقات معاصران خود را مطالعه می‌کند؛ اما این اخلاق، بیشتر از هرچیز حائز جنبه عملی است و باید همین جنبه عملی اخلاق سعدی را در نظر گرفت. سعدی پیش از آنکه انسان را ذاتاً مورد مطالعه قرار دهد، به موضع‌گیری وی در برابر هموعان می‌نگرد؛ خطاها و عیب‌ها را می‌بیند و دور از هر انتقاد نیشدار می‌کوشد در اشعار خود آداب و قواعد بهتری را پیشنهاد نماید» (ماسه، ۱۳۶۹: ۱۶۷).

«سعدی در مقام هنرمندی بزرگ و روان‌شناس، بسیاری از نکات باریک و اندیشه‌های بلند خود را در لباس حکایات دلپذیر عرضه داشته است و این ویژگی موجب آمده که آرای جدی و استوار او به‌صورتی مطبوع در نظر خواننده جلوه می‌نماید و در او تأثیر می‌کند» (یوسفی، ۱۳۹۲: ۲۳۹-۲۴۰). گلستان سعدی تصویری درست و واقعی از

دنیاست. تصویری واقعی از آنچه سعدی در طول زندگی و سفرهای خود تجربه کرده است. «سعدی در گلستان، دنیا را چنانکه هست تصویر می‌کند؛ با زشتی‌ها و زیبایی‌هایش و با تضادها و ناهمواری‌هایی که در آن هست. این هم که دنیای گلستان تضادها و تناقض‌هایش به آسانی کشف می‌شود، از آن‌روست که سعدی در آن کتاب به حدّ اعلای واقع‌نگری در شناخت احوال عالم دست یافته است. گلستان یک نمونه کامل و ایرانی مکتب رئالیسم قبل از به وجود آمدن آن مکتب ادبی است» (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۱۶). مهم‌ترین ویژگی سعدی نگه‌داشتن حدّ تعادل و آرامش درونی در برابر محیط و فرهنگ جامعه خود است. حس مسئولیت او برای تربیت و پرورش افراد جامعه، و «بنای اصلی گلستان ذکر دیده‌ها و شنیده‌ها و مسائل رایج زمان سعدی است؛ محور اصلی حکایت‌ها در گلستان «تربیت اجتماعی» افراد برای دستیابی به یک جامعه آرمانی و مسالمت‌آمیز است. در گلستان، شیوه رفتار و برخورد فرد در مقابل اجتماع و در مقابل خداوند به‌انحای مختلف بیان می‌شود و این حکایت‌ها درحقیقت، حاصل جهان‌بینی اوست» (انوری، ۱۳۸۴: ۳۴).

«تمام تلاش و کوشش او در بوستان این است که روح انسان را تلطیف کند. رذایل و صفات نکوهیده را تقلیل داده و او را به فلاح و رستگاری نزدیک کند؛ بنابراین حکایت‌های بوستان با هرگونه محتوایی که داشته باشد یک هدف را دنبال می‌کند و آن پالایش درون انسان به‌منظور دستیابی به رستگاری است» (آذر، ۱۳۷۵: ۱۴۴).

«روان‌کاوی و رفتارگرایی را به دلیل پرداختن به بدترین حالت‌های انسانی، یعنی روان‌رنجوری و روان‌پریشی و عدم توجه به عواطف انسانی مثبت و مفید، مورد انتقاد قرار داد» (اشرف‌زاده و عباسی، ۱۳۹۷: ۱۶). مزلو و به‌دنبال آن کارل رانسوم راجرز^۱ نظریه خودشکوفایی را در این مکتب مطرح کردند. «خودشکوفایی یک گرایش اساسی و تلاش برای شکوفاشدن، حفظ و نگهداری و بالابردن تجربیات ارگانیزمی است» (جی. فرد؛ ۱۹۹۱: ۱۰۲).

کارل راجرز، روان‌شناس امریکایی و پیرو مکتب انسان‌گرایی (اگزیستانسیالیستی)، معتقد است که انسان میل فطری به کمال و رشد و شکوفایی استعدادها و بالابردن عزت نفس خود دارد و در طول زندگی به‌سوی کمال و تحقق‌بخشیدن به استعداد خویش در

حرکت است. وی در ارائه نظریه خود چند ویژگی به افراد کامل اختصاص داده است. در حوزه آثار سعدی براساس نظریه خودشکوفایی راجرز پژوهش‌های تخصصی و دقیقی صورت گرفته است و برای پیشینه پژوهش می‌توان به چند مقاله اشاره کرد:

۱) تحلیل روان‌شناختی خودشکوفایی از دیدگاه مولانا و راجرز از شریعت باقری و عبدالملکی (۱۳۹۵): در این کتاب، با بیان اشتراکات فکری و زندگی راجرز و مولانا، به تحلیل روان‌شناختی واژه خودشکوفایی از دیدگاه آن‌ها پرداخته‌اند.

۲) «نقد و بررسی نموده‌های خودشکوفایی در منطق‌الطیر عطار براساس نظریه راجرز» از ظهیری ناو و دیگران (۱۳۹۵): در این پژوهش، منطق‌الطیر عطار از منظر روان‌شناسی انسان‌گرا و نظریه خودشکوفایی راجرز بحث و بررسی شده است.

۳) «بررسی انسان از دیدگاه سعدی شیرازی» از نسرین آقاغفاری و ژیلآ آقایی حمل‌آباد (۱۳۹۴): در این پژوهش، به بررسی انسان کامل پرداخته شده که اشرف مخلوقات و متصف به صفات عالی و به عبارتی بنده محبوب خداست.

۲- دیدگاه سعدی درباره جامعه و تعالی انسان

سعدی مسائل جامعه را آن‌چنان هنرمندانه و به صورت محسوس و ملموس ترسیم می‌کند که گویی برای مردم همه اعصار و دوره‌ها سخن می‌گوید و این‌گونه است که سعدی را آگاه‌ترین و اجتماعی‌ترین شاعر می‌نامند و کلامش را همواره پرطراوت و تأثیرگذار می‌دانند؛ زیرا فراز و نشیب حیات اجتماعی انسان و اوضاع و احوال جامعه را با نگرشی عمیق و بینشی دقیق و روشی بایسته و واقعی با مردم در میان می‌گذارد.

اثربخشی آثار گران‌سنگ و اندیشه‌متعالی سعدی بر اقشار و طبقات جامعه بر کسی پوشیده نیست. آثار و اندیشه سعدی رهاورد سفری دور و دراز است و نتیجه آشنایی با فرهنگ‌های مردمان گوناگون و محصول بیش از نیم قرن تلاش و پویایی و اندوختن دانش و معرفت و کسب تجربه‌ای ارزشمند در عرصه‌های مختلف بوده است. «نظری به زندگی، محیط اجتماعی او و اشاره‌ای به برگزیده‌ترین مباحث اجتماعی در آثارش، علت دیرپایی تأثیر افکار و وسعت و عمق نفوذ معنوی او را در فکر و فرهنگ جامعه روشن

می‌نماید» (ترابی، ۱۳۷۶).

آنچه در بررسی گلستان کمتر به آن پرداخته شده است، «همانا پیوند حیرت‌انگیز و ذاتی و عجیبی است که با محیط و مردم و زندگی روزمره آنان داشته و دارد، کفشدوز، ملّاح، مکتب‌دار، دزد، کشتی‌گیر، پارسا، درویش، پیاده سربرهنه، اشتر و کاروان از جمله قهرمانان شیخ در این کتاب‌اند و تجارب شخصی او، درآمیخته با پشتوانه‌ای غنی و حیرت‌انگیز از ذوق و استعداد و توانایی و بینش در این کتاب به کار گرفته شده است و همین عناصرند که عصاره و روح این کتاب را به وجود می‌آورند و با هر انسانی در هر گوشه و کنار جهان الفت می‌یابند و به حکایت‌پردازی و شیرین‌زبانی می‌نشینند که نه تنها بار گران و ارزنده فرهنگ ادب پارسی را حمل می‌کند، بلکه فرهنگ جهان‌بینی و ذوقی زمان خود را در ذات خویش هضم و جذب می‌کند و به‌شیوه‌ای دلارام و زیبا عرضه می‌دارد» (همایونی، ۱۳۷۹).

بدون شک گلستان آینه تمام‌نمای جامعه روزگار سعدی است. شخصیت‌های پدیدآورنده اجتماع انسانی با عملکردهای متنوع در این آینه نمایان می‌شوند و نقش اجتماعی و کنش‌های متفاوت خود را نشان می‌دهند. سعدی با هنرمندی این شخصیت‌ها را با اعمال و کنش‌ها، نگرش‌ها و روش‌های مختلف به تصویر می‌کشد؛ به‌گونه‌ای که «در گلستان، به ۳۲۹ شخصیت و حرفه مختلف اشاره شده و از این جمع، ۴۷ بار به سلاطین، ۳۹ بار به علما، پارسایان، فضلا، حکما، زهاد، عابدان و متعبدان و ۸۶ بار به دولت و رعیت و مردم عادی اشاره شده است» (میلانی، ۱۳۷۹).

سعدی همچون منتقدی تیزبین به نقد و داوری عملکرد اقشار گوناگون می‌پردازد؛ او همانند جامعه‌شناسی آگاه و روان‌شناسی خبره، اعمال و رفتار شخصیت‌ها را تبیین و تشریح می‌کند؛ نیز به طرح برخی از عیوب و کاستی‌های اخلاقی و رفتاری با زبان گزنده طنز می‌پردازد؛ برای مثال تظاهر، دروغ‌گویی، تملق و چاپلوسی، فرصت‌طلبی، حسّت و ناخن‌خشکی و... را نکوهش می‌کند. در حکایت سی‌وششم باب دوم گلستان، خوی و خصلت درویشان و توانگران را با زبانی طنزآمیز بیان می‌کند:

«مریدی گفت پیر را چه کنم که از خلق به رنج اندرم از بسیاری که به زیارتم می‌آیند و اوقات من از تردد ایشان مشوش می‌شود. گفت: هرچه درویشان‌اند مر ایشان را وامی

بده و آنچه توانگران‌اند از ایشان چیزی بخواه که دیگر گرد تو نگردند.

«گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود کافر از بیم توقع برود تا در چین»

(یوسفی، ۱۳۷۷)

در حکایت فوق، دو قشر درویش و توانگر از نظر روحی و ویژگی‌های رفتاری مقایسه شده‌اند؛ درویش در ادای قرض بسیار کاهل و بی‌اعتنا و توانگر در رفع مشکل نیازمندان بسی سست و گریزان است. دیگر اینکه درویش تهیدست همواره به عنایت دیگران چشم توقع دوخته است و هرگز در فکر تلاش و رفع معضلات و نیازهای خود نیست.

سعدی در سراسر *بوستان* و *گلستان*، به مسائل اجتماعی توجه داشته و جامعه را محتاج هدایت و تربیت دانسته است. او «همیشه خود را در متن جامعه و در کنار مردم می‌دیده و با تمام طبقات مردم سروکار داشته است؛ گفته‌های او با درد و خواست و آرزو و آمال همه مردم گره خورده است» (یغمایی، ۱۳۸۲: ۹۳). شاخصه اصلی *بوستان* و *گلستان* حکایاتی است که سعدی در خلال آن برای تربیت و هدایت جامعه از پند و اندرز و نصیحت استفاده می‌کند. از نظر سعدی، انسان «ذاتاً پاک سرشت است و می‌تواند کسب فضائل نماید؛ لیکن چنین انسانی در صورتی که خود را بشناسد و از بدی‌ها دوری گزیند و به خوبی‌ها روی بیاورد می‌تواند انسان کامل باشد» (آقاغفاری و آقائی حمل‌آباد، ۱۳۹۴: ۱۳۲).

۳- انسان از دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرا

در قرن بیستم، مکتب روان‌شناسی انسان‌گرا^۲ روی کار آمد که بنیانگذار این مکتب آبراهام مزلو^۳ بود. «روان‌شناسی انسان‌گرایی از رویکرد اگزیستانسیالیسم (Existentialism)، که ریشه در فلسفه دارد، نشأت گرفته است. مشخص‌ترین اصل اگزیستانسیالیست‌ها توجه به هستی و ماهیت بودن انسان است. مکتب انسان‌گرایی برخلاف روان‌کاوی، امیال و آرزوهای سرکوب‌شده دوران کودکی و یا جبر و عدم اختیار انسان در زندگی را قبول ندارد؛ از نظر این دیدگاه، خوشبختی و بدبختی هر انسانی به دست خود اوست؛ زیرا انسان آزاد است و حق انتخاب دارد. طبق این دیدگاه عمده‌ترین عاملی که انسان را به حرکت وامی‌دارد، نگرشی است که او نسبت به خود و دنیای

اطرافش دارد؛ بنابراین انسان‌گرایان هرگونه جبری را در زمینه‌های زیستی، اجتماعی، اقتصادی و روانی رد می‌کنند» (گنجی، ۱۳۸۶: ۲۰). تلاش برای شناخت انسان و هویت او در مکتب‌های فکری و فلسفی افزایش یافت و بر این اساس، برخی نهضت‌های فلسفی انسان‌گرا در اروپا و سپس آمریکا پایه‌ریزی شد.

«پدیدارشناسی و اصالت وجود از جمله مکاتبی هستند که موجب نفوذ فلسفه در زمینه‌هایی از قبیل ادبیات، هنر، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، الهیات و به‌ویژه روان‌شناسی و روان‌پزشکی شدند. مطالعات روان‌شناختی پدیدارگرایان و فلاسفه وجودی، منتهی به ظهور مکتب روان‌شناسی آمریکا و ایجاد نیروی سوم در برابر مکاتب پر قدرت رفتارگرایی و تحلیل روانی گردید» (ظهیری ناو و دیگران؛ ۱۳۹۵: ۹۸-۹۹).

«این جنبش قصد آن را نداشت که مانند بعضی از دیدگاه‌های نافرین‌ها یا نورتارگرایان، شکل تجدیدنظر شده یا انطباق‌یافته‌ای از مکتب‌های فکری موجود باشد. برعکس، چنانکه از اصطلاح «نیروی سوم» استنباط می‌شود، روان‌شناسی انسان‌گرایی می‌خواست جای دو نیروی عمده روان‌شناسی، یعنی رفتارگرایی و روان‌کاوی را بگیرد. زمینه‌های اصلی روان‌شناسی انسان‌گرایی به این شرح است: ۱. تأکید بر تجربه‌هشیار؛ ۲. اعتقاد بر تمامیت طبیعت آدمی؛ ۳. توجه به آزادی اراده، خودانگیختگی و نیروی خلاق فرد؛ ۴. مطالعه همه عوامل‌های مربوط به وضعیت انسان» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۵۲۹-۵۳۰).

از نظر روان‌شناسان در رویکرد انسان‌گرا، باید برای کرامت انسان ارزش قائل شد؛ زیرا انسان‌ها اساساً شایسته و درخور اعتماد هستند و باید مسائل مهم اجتماعی و انسانی مطالعه شود. «هدف روان‌شناسی درک مردم است، نه پیش‌بینی یا کنترل آن‌ها. روان‌شناسانی مانند گوردون آلپورت (Gordon Willard Allport)، کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung)، آلفرد آدلر (Alfred Adler) و اریک اریکسون (Erik Erikson) انگیزه‌های انسان‌گرایانه داشتند؛ اما فقط کارل راجرز (Carl Ransom Rogers) و آبراهام مزلو (Abraham Maslow) بودند که دیدگاه‌های نظری آن‌ها در کانون نهضت انسان‌گرایی قرار داشت» (اسمیت و دیگران، ج ۱: ۴۱۰).

زیگموند فروید^۴ تجربیات کودکی را مؤثر بر آینده، رفتار و خلق‌وخو می‌داند. از نظر

روان‌شناسانی مانند گوردون آلپورت، آلفرد آدلر، کارل گوستاو یونگ، اریک اریکسون و... نیز انسان کاملاً آزاد است و اراده‌ای آزاد و رها دارد؛ انتخاب آگاهانه، قوت‌بخشیدن به نقاط ضعف، توانایی و رشد استعداد و درنهایت شکوفاشدن و در مسیر رشد و شکوفایی قرارگرفتن ویژگی‌هایی است که روان‌شناسان انسان‌گرا و یا «روان‌شناسان کمال» برای انسان‌ها بیان می‌کنند. روان‌شناسان کمال‌گرا صفات بد و ناپسند انسان‌ها را نادیده نمی‌گیرند؛ اما معتقدند که ماهیت انسان ذاتاً خوب، شایسته و مهربان است. به عقیده آن‌ها انسان‌ها در مراحل رشد به یک خودآگاهی و خودبینشی دست می‌یابند. «خود عبارت است از آگاهی آدمی به اینکه هست و کنشی دارد» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۲۲۵). وقتی شناخت خود حاصل شود، تنها عاملی که رفتار انسان‌ها را پیش‌بینی می‌کند سطح خودآگاهی فرد است. کارل راجرز، آبراهام مزلو و ویکتور فرانکل سه تن از چهره‌های برجسته این نهضت به شمار می‌روند و هر یک در این زمینه الگوهایی ارائه داده‌اند و به بیان ویژگی‌های انسان کامل پرداخته‌اند.

۴- انسان‌گرایی راجرز

در دهه هفتاد (۱۹۷۰ م.)، بوروس فردریک اسکینر^۵ و راجرز از روان‌شناسان مطرح و نافذ در بین روان‌شناسان امریکایی بودند؛ روان‌شناسان بسیاری پیرو مکتب فکری این دو بودند. اسکینر پیرو مکتب رفتارگرایی و راجرز پیرو مکتب انسان‌گرایی بودند؛ این دو مکتب اختلاف نظر بسیاری با هم دارند و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اختلاف آن‌ها، اختلاف درباره ماهیت انسان است. در رفتارگرایی، رفتار به‌صورتی که دیدنی و عینی است، بدون در نظر گرفتن هرگونه حالت درونی مطالعه می‌شود؛ اما «اعتقاد به ارزشمندی انسان از اصول اساسی نظریه راجرز درباره ماهیت انسان است. در شیوه مراجع محوری (شیوه درمان راجرز)، عقیده بر آن است که انسان اصولاً منطقی، اجتماعی، پیشرونده و واقع‌بین است. عواطف ضداجتماعی نظیر حسادت، خصومت و غیره عکس‌العمل‌هایی در قبال ناکام‌ماندن، کشش‌های اساسی تری نظیر عشق و محبت، احساس تعلق، احساس امنیت و غیره هستند؛ لذا انسان اصولاً همکاری‌کننده، سازنده و قابل اعتماد است و چنانچه در او

مقاومتی موجود نباشد عکس‌العمل‌های وی مثبت، پیشرونده و سازنده خواهد بود. فرد تمایل به رشد و نیاز به تحقق‌بخشی دارد. ارگانیزم نه‌تنها سعی می‌کند که خود را حفظ کند، بلکه می‌کوشد خویش را در جهت تمامیت، وحدت، کمال و خودمختاری سوق دهد. اعتقاد بر آن است که مراجع ظرفیت، استعداد و انگیزش لازم برای حل مشکلات را دارد. همچنین دربارهٔ طبیعت انسان، اعتقاد بر آن است که واقعیت برای هر فرد همان چیزی است که درک می‌کند» (حسنلو، ۱۳۹۳).

۵- انسان خودشکوفای از منظر راجرز

کارل راجرز روان‌شناس انسان‌گرا و انسان‌دوست قرن بیستم نه‌تنها از انسان، کرامت و ارزش او غافل نبوده، بلکه همیشه به انسان و ماهیت او خوش‌بین بوده است. راجرز در یکی از مصاحبه‌های خود در سن ۸۵ سالگی گفت: «در جریان کارکردن با افراد و گروه‌ها، برداشت من از ماهیت انسان همواره تقویت شد» (شولتز و شولتز؛ ۱۳۹۳: ۴۳۸). او معتقد به جبر و جبرگرایی نبود و برای انسان خودشکوفای ارادهٔ آزاد و رها را ترسیم می‌کرد. از دید راجرز ما محکوم به انتخاب و یا ماندن در وضعیتی نیستیم که خلاف میل و حرکت ما باشد. او باور داشت انسان وقتی به خودآگاهی و خودبینشی ژرف دست یابد، محیط، خانواده، اجتماع و... هرگز مانع رشد او نمی‌شوند. راجرز معتقد بود که انسان‌ها یک انگیزهٔ اصلی و اساسی دارند و آن هم میل به شکوفاشدن و رشد است؛ یعنی «تحقق پتانسیل فرد و رسیدن به بالاترین سطح از جوهرهٔ وجود انسان که می‌توانیم باشیم. مانند یک گل که اگر شرایط خوب و مناسب باشد با توانایی رشدی که دارد، رشد خواهد کرد؛ هرچند که تحت فشار محیط قرار گیرد؛ بنابراین مردم شکوفای خواهند شد و اگر محیط‌شان به اندازهٔ کافی خوب باشد، رشد خواهند کرد. با این حال، برخلاف گل، توانایی‌های فردی انسان بی‌ظنیر است. منظور این است که هر یک از ما با توجه به شخصیت خودمان رشد می‌کنیم. به نظر راجرز، انسان‌ها به‌طور ذاتی خوب و خلاق هستند» (مک لئود، ۲۰۱۴: ۱).

از نظر راجرز، خودشکوفایی بالاترین سطح از سلامت روان برای هر انسان است و

رشدکردن و شکوفاشدن از نظر او، نه یک مقصد، بلکه یک مسیر است. «زندگی خوب یک فرایند است، نه یک حالتی از بودن. آن یک مسیر است و نه یک مقصد» (راجرز، ۱۳۶۹: ۲۰۰)؛ یعنی ما در مسیر رشد و شکوفایی قرار داریم. اگر ما به این مرحله از خودشکوفایی در زندگی به دید یک مقصد نگاه کنیم، سعی و تلاش ما برای رشد و شکوفایی در جایی از زندگی متوقف می‌شود و انگیزه و انعطاف‌پذیری خود را از دست می‌دهیم و برای بهترشدن آنچه هستیم و هر آنچه که هست تلاش نمی‌کنیم. راجرز در کتاب *هنر انسان‌شدن* می‌نویسد: «بنابر تجربیات من، زندگی خوب یک فرایند حرکت در مسیری است که ارگانیزم انسان با آزادی باطنی و روانی برای حرکت در آن مسیر انتخاب می‌کند و کیفیت‌های کلی این مسیر انتخابی از یک کلیت معین و قطعی برخوردار است» (راجرز، ۱۹۶۱: ۲۲۵-۲۲۶).

به نظر راجرز، اشخاصی که دارای کارکرد کامل هستند و از سلامت روانی برخوردارند با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شوند:

- ۱) پذیرش همه تجارب؛
 - ۲) زندگی در لحظه و اکنون؛
 - ۳) اعتماد به ارگانیزم خویش؛
 - ۴) اراده آزاد در تصمیم‌گیری‌ها بدون قید و بند و بازداری‌ها؛
 - ۵) خلاقیت؛
 - ۶) پذیرش روبه‌روشدن با دشواری‌ها.
- در ادامه به تبیین و شرح هریک از این پنج ویژگی و چگونگی بازتاب آن‌ها در بوستان و گلستان می‌پردازیم.

۶- مطابقت نموده‌های شخصیت خودشکופا در بوستان و گلستان با الگوی راجرز

۱-۶ پذیرش همه تجارب

بنابه گفته راجرز، نخستین مرحله از فرایند انسان کامل شدن، صراحت فزاینده در شیوه تجربه‌کردن است. «به نظر من جنبه‌ای از این فرایند که من آن را زندگی خوب

می‌نامم، دوری‌جستن از قطب دفاعی و حرکت در جهت قطب صراحت و گشودگی در تجربه است. در این حال، فرد با توانایی بیشتری به ندای احساسات خود گوش فرامی‌دهد و آنچه را در درونش روی می‌دهد تجربه می‌کند؛ در برابر احساس ترس و سرخوردگی، درد و رنج خود را آزادانه‌تر ابراز می‌کند؛ و نیز شهامت، مهربانی و ترس آمیخته با احترام را با صراحت آزادی و آگاهی کامل تجربه می‌کند. و سرانجام به‌جای اینکه مانع از ورود تجربه‌های خود به عمق آگاهی‌اش بشود، می‌تواند کاملاً با آن‌ها زندگی کند» (راجرز، ۱۳۷۶: ۲۲۷).

دوری‌جستن از قطب دفاعی به این معناست که انسان‌هایی که در حالت تدافعی یا همان قطب دفاعی قرار دارند، جرأت یا قدرت استفاده از همه جنبه‌های شخصیتی خود را ندارند و نمی‌توانند به راحتی آن را در معرض نمایش دیگران و اطرافیان بگذارند؛ در نتیجه همیشه پشت نقاب، خود یا قسمتی از خود را پنهان می‌کنند و نقش بازی می‌کنند. در طی این فرایند، فرد تجارب نفسانی خود را با صراحت می‌پذیرد. طبق پژوهش‌های روان‌شناختی، ما بین چیزهایی که حواسمان به ما ارائه می‌دهد، برخی را می‌پذیریم که با تصویر و باوری که از خود در ذهن داریم مطابقت داشته باشد؛ یعنی ما در برابر چیزهایی که از چارچوب ذهنی و باورهای ما خارج است، حالت تدافعی داریم و در طی این فرایند، این حالت متعادل می‌شود و کم‌کم از بین می‌رود و انسان به آزادی و صراحت در کسب تجربه می‌رسد. «شخص در این حال به‌جای ادراک واقعیت، بنابر مقوله‌های از پیش پرداخته، از واقعیتی که در خارج از وجود او قرار دارد نیز آگاهی بیشتری می‌یابد؛ این بدین معناست که اعتقادات او دیگر قالبی و انعطاف‌ناپذیر نیستند» (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

در حکایتی از گلستان، شخصیتی که سعدی از امام غزالی ترسیم می‌کند، شخصیتی خودشکوفاست: «امام مرشد محمد غزالی را، رحمه الله علیه، پرسیدند: چگونه رسیدی بدین منزلت در علوم؟ گفت: بدانکه هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم» (سعدی، ۱۳۷۸: ۵۸۱).

مرشد غزالی نمودی از یک فرد خودشکوفاست که هرگز خود را درگیر تجربیات

گذشته نمی‌کند و توانسته به واقعیت‌های حاکم در خارج از افکار و عقاید خود آگاهی یابد و انعطاف بیشتری در قبال تجربه‌ها داشته باشد. این افراد شهامت را با صراحت آزادی و آگاهی کامل تجربه می‌کنند.

در حکایت دیگر بوستان، از امیرالمؤمنین نقل شده است که ایشان در مجلسی نشسته بودند و مردی مشکلی را با ایشان مطرح کردند. حضرت در حال پاسخ‌دادن بودند که فردی گفت اینگونه نیست. امام علی با تواضع و عزت نفس پذیرفتند:

«نرنجید از او حیدر نامجوی بگفت ار تو دانی از این به بگوی
به از من سخن گفت و دانا یکی است که بالاتر از علم او علم نیست»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

۲-۶ زندگی در لحظه و اکنون

به اعتقاد راجرز، هنگامی که فرد در شیوه تجربه‌کردن، صراحت داشته باشد، بدون حالت تدافعی و بدون پیش‌داوری و تعصب می‌تواند با محیط اطراف و محرک‌های درونی و بیرونی روبه‌رو شود و به کسب تجربه‌های جدیدی که می‌تواند او را به‌سوی رشد و کمال سوق دهد پردازد؛ در نتیجه هر لحظه از زندگی برایش سرشار از احساسات و تجربه‌های جدید و بدیع خواهد شد؛ زیرا او پیشتر به این محرک بدون پیش‌داوری و تعصب نگاه نمی‌کرد و اندیشه‌ها و عادات و نقش‌های غیرحقیقی نقش‌بسته در ذهنش را رها نکرده بود. بدین شکل او به این نتیجه می‌رسد که هر تجربه در مواجهه با وضعیتی جدید، تجربه‌ای تازه و زنده است. در چنین زندگی سرشار از هستی و پرمعنایی است که فرد به وضعیتی مطلوب می‌رسد. به این معنا که هر تجربه به‌جای آنکه با ساختار ازپیش‌پرداخته خویش^۷ تعبیر یا تحریف شود و یا با پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌هایی تفسیر شود که مانع گسترش ذهن و رشد شخصیتی فرد هستند، خاستگاهی می‌شود که خویشتن فرد و شخصیت او از آن سر برمی‌آورد؛ به این معنی که تجربه‌های جدید و در لحظه، ابعادی تازه از شخصیت فرد را شکوفا می‌کند. پس در واقع فرد به‌جای آنکه در بند و انقیاد تجربه خود باشد و تجربه گذشته بر ذهن او مسلط باشد و به او فرمان دهد، در فرایند سیال و همه‌جانبه تجارب مشارکت می‌کند؛ یعنی در جریان لحظه‌ها، به ادراک کامل تجربه‌های نو دست می‌یابد و جمود و رکود و انقباض ساختار ادراکی او از بین

می‌رود (نک. راجرز، ۱۳۷۶: ۲۲۷-۲۲۸).

در بوستان، حکایتی نقل شده که در آن پدر به دلیل فقر مالی نگران خرج و مخارج فرزند است و درباره بزرگ‌شدن و نیاز او به خورد و خوراک و امکانات بیشتر احساس ترس و نگرانی دارد:

«یکی طفل دندان برآورده بود پدر سر به فکرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش؟ مروت نباشد که بگذارمش»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

پدر نگران فرزند است که چگونه از عهده آن برآید و در مقابل، زن به او دلداری می‌دهد که:

«مخور هول ابلیس تا جان دهد همان کس که دندان دهد نان دهد»
(همان: ۱۴۹)

زن معنای حقیقی زندگی در لحظه را به خوبی درک کرده است؛ او می‌تواند بدون پیش‌داوری با محیط اطراف و محرک‌های درونی و بیرونی، روبه‌رو شود و تجربه این لحظات وی را به سوی رشد و کمال سوق داده است. زن دریافته است که نمی‌توان با ترس و اضطراب و نگرانی درباره آینده زندگی گذراند. زندگی در لحظه برای زن اهمیت بیشتری دارد. در لحظه زندگی کردن و مواجه‌شدن با وضعیتی جدید و کسب تجربه‌های جدید می‌تواند او را به سوی رشد و کمال سوق دهد که از نظر راجرز «یکی از خصوصیت فرایند زندگی خوب، تمایل روزافزون فرد به زیستن کامل در هر لحظه و تجربه کردن آن لحظه است» (راجرز، ۱۳۷۶: ۲۲۷).

در گلستان، حکایت پهلوان مشت‌زن مطرح می‌شود که در لحظه اول برای رهایی از وضعیت فعلی خود به سفر روی می‌آورد تا شاید بتواند وضعیت را به نفع خود تغییر دهد. با وجود مخالفت‌های پدر و اصرار خود، سفر را پیش می‌گیرد و در این راه، خطرها و اتفاقات گوناگونی سلامت و جان وی را تهدید می‌کند. با وجود این، درنهایت، پهلوان به سلامت بازمی‌گردد. پدر از دیدار وی خوشحال می‌شود و به وی می‌گوید: «ای پسر، نگفتمت هنگام رفتن که تهی‌دستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته؟»

(سعدی، ۱۳۷۸: ۳۰۵). پسر به پدر پاسخ می‌دهد: «ای پدر، هرآینه تا رنج نبری، گنج برداری و تا جان در خطر ننهی، بر دشمن طفر نیابی و تا دانه پریشان نکنی، خرمن برنگیری؛ نبینی به اندک‌مایه رنجی که بردم چه تحصیل راحت کردم و به نیشی که خوردم چه مایه عسل آوردم؟» (همان: ۳۰۶).

پاسخ پسر به پدر، بیانگر این است که وی در این سفر به پختگی و تجاربی دست یافته که در اول راه به آن آگاه نبوده و این مسیر به رشد و شکوفایی او کمک کرده است. پهلوان و زورآزمای این حکایت با این نوع نگاه به زندگی و شیوه برخورد با حقیقت موجود، به زندگی حال خود معنای بیشتری می‌بخشد. افراد کامل از تجربه کردن دنیای جدید و اتفاق‌های تازه هراس ندارند. همان‌طور که از دیدگاه راجرز، یکی از بهترین مؤلفه‌های زندگی خوب و معطوف به کمال، این است که فرد به وقایع زمان حال و کشف ساختارهایی آگاهی یابد که در فرایند حال و جاری زندگی و تجربه وجود دارد؛ یعنی انسان از هرآنچه در زندگی‌اش رخ می‌دهد، احساس رضایت داشته باشد و به گذشته و آینده فکر نکند (نک. راجرز، ۱۳۷۶: ۲۲۸).

۳-۶-۳ اعتماد به ارگانیزم خویش

بسیاری از مردم برای انتخاب وضع و شیوه رفتار در موقعیت‌های مختلف به اصول و قواعد رفتاری مشخصی متکی هستند که بعضی گروه‌ها و نهادهای اجتماعی وضع و مقرر کرده‌اند و نیز به ارزیابی سایرین (از همسر و دوست گرفته تا نشریات خانوادگی)، یا به رفتارهایی متکی هستند که در پاره‌ای از موقعیت‌های مشابه در زمان‌های گذشته در پیش گرفته بودند؛ اما افراد کامل می‌توانند نسبت به همه واکنش‌های زیستی خود در برابر وضعیت جدید اعتماد کنند؛ زیرا پیوسته درمی‌یابند که اگر نسبت به تجربه و احساس خود صریح و بی‌ریا باشند، اقدام به آنچه درست به نظر می‌رسد، می‌تواند بهترین و مطمئن‌ترین الگو و راهنمای رفتاری آنان تلقی شود. این افراد هم‌چنان که نسبت به تجربه‌های خود صریح‌تر می‌شوند، درمی‌یابند امکان اعتماد به واکنش‌هایشان افزایش می‌یابد. اگر احساس کنند که می‌خواهند خشم خود را بروز دهند، چنین می‌کنند و نتیجه را رضایت‌بخش می‌یابند (نک. راجرز، ۱۳۷۶: ۲۲۹-۲۳۰).

در حکایتی از گلستان، یکی از فضلا معلم شاهزاده‌ای بود. معلم، پسر را بی‌محابا تنبیه می‌کرد و پسر پیش پدر شکایت برد. پدر ناراحت شد و علت را جویا شد. شخص فاضل گفت: «سبب، آنکه سخن اندیشیده باید گفت و حرکت پسندیده کردن همه خلق را علی‌العموم و پادشاهان را علی‌الخصوص، بموجب آنکه بر دست و زبان ایشان هرچه رفته شود، هرآینه بافواه بگویند و قول و فعل عوام‌الناس را چندان اعتباری نباشد» (سعدی، ۱۳۷۸: ۴۳۷).

در این حکایت، فرد فاضل به درستی و حقیقت کار خویش اعتماد داشته و آزادانه به محیط اطراف خود واکنش نشان داده است. همان‌طور که در پایان داستان، پادشاه به او خلعت و نعمت بخشید. این افراد به گفته راجرز «از مهارت‌های حسّی و شهودی خود در یافتن راه‌حل‌های رفتاری در مورد روابط پیچیده و آشفتۀ انسانی به شگفت درمی‌آیند و تنها پس از پشت سر گذاشتن این مرحله است که پی می‌برند واکنش‌های درونی‌شان در پدیدآوردن رفتار رضایت‌بخش تا چه حدّ حیرت‌انگیزی قابل اعتماد است» (راجرز، ۱۳۷۶: ۲۳۱).

حکایتی از بوستان، داستان زاهد تبریزی که بر دزدی ترخّم کرد و در آن لحظه با عزت نفس به انجام کاری پرداخت که به نظر وی درست بود. زاهد آن لحظه احساس کرد باید بر آن شب‌رو ترخّم کند و نتیجه اتفاق را هم رضایت‌بخش دانست.

«خبیثی که برکس ترخّم نکرد
ببخشود بر وی دل نیک‌مرد
عجب ناید از سیرت بخردان
که نیکی کنند از کرم با بدان»
(همان: ۱۳۱)

بارها گفته شده است و باز هم تأکید خواهیم کرد که سعدی برای جامعه‌ای آگاه و پیشرفته تلاش می‌کند و این رسالت را بر دوش می‌کشد تا به بهترین شکل آن را به سرانجام برساند؛ در این حکایت این آگاهی و اندرز را از زبان یک زاهد یادآوری می‌کند تا بیشتر بر دل مخاطب بنشیند؛ می‌توان ادعا کرد که «سعدی خود را مصلح جامعه می‌داند» (آذر، ۱۳۷۵: ۲۲۳).

۴-۶ اراده آزاد در تصمیم‌گیری‌ها بدون قید و بند و بازداري‌ها

«فرد کامل به همان اندازه که بر وفق معیارهای خوب و سالم زندگی می‌کند، آزادی

انتخاب را نیز تجربه خواهد کرد و انتخاب‌های او به‌نحو مؤثری در رفتار وی بارز و آشکار خواهد شد. او ارگانیزم خود را آزاد می‌گذارد تا با همه پیچیدگی و تنوعی که از آن برخوردار است، آزادانه عمل کند؛ و رفتاری که رضایت‌بخش به نظر می‌رسد را انتخاب کند. او به ارگانیزم خود در این مواقع نه از این‌رو که آن را عاری از خطا می‌داند، بلکه به آن دلیل که نتایج هر یک از اعمال و انتخاب‌های خود را با صمیمیت و صراحت می‌پذیرد، اعتماد می‌کند» (نک. راجرز، ۱۳۷۶: ۲۳۱-۲۳۴)؛ مانند این حکایت از گلستان: «یکی از ملوک با تنی چند خاصان در شکارگاهی به زمستان از عمارت دور افتادند، تا شب درآمد، خانه دهقانی دیدند. ملک گفت: شب آنجا رویم تا زحمت سرما نباشد. یکی از وزرا گفت: لایق قدر پادشاه نیست به خانه دهقانی التجا کردن، هم اینجا خیمه زنیم و آتش کنیم. دهقان را خیر شد، ماحضری ترتیب کرد و پیش آورد و زمین ببوسید و گفت: قدر بلند سلطان نازل نشدی ولیکن نخواستند که قدر دهقان بلند گردد، سلطان را سخن گفتن او مطبوع آمد، شبانگاه به منزل او نقل کردند. بامدادانش خلعت و نعمت فرمود» (سعدی، ۱۳۷۸: ۲۶۶).

درواقع دهقان در این موقعیت، آزادانه عمل می‌کند. همان‌طور که در تعریف این ویژگی افراد گفته شد، این افراد خود را بدون خطا و اشتباه نمی‌دانند؛ بلکه این واکنش دهقان، بیانگر آن است که این افراد در مرحله‌ای از رشد قرار دارند که آزادانه و با اعتماد به خود عملی را انجام می‌دهند که احساس می‌کنند در انتخاب آن و انجام آن آزاد هستند و آزادی عمل دارند. بهترین تصمیم این بود که دهقان به نزد سلطان برود و با تواضع و نشان‌دادن جایگاه واقعی خود نزد سلطان، خواسته خود را مطرح کند و این آزادانه و درست‌ترین تصمیم بود. «این، موجب احساس قدرت می‌شود؛ زیرا آنها می‌دانند که آینده‌شان به اعمال خودشان بستگی دارد و به وسیله شرایط فعلی، رویدادهای گذشته یا افراد دیگر تعیین نمی‌شود» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۳: ۲۳۶).

حکایت دیگری از گلستان: «دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگر به زور بازو نان خوردی. باری، این توانگر گفت درویش را که: چرا خدمت نکنی تا از مشقت کارکردن برهی؟ گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی؟ که خردمندان

گفته‌اند: نان خود خوردن و نشستن به که کمر شمشیر زرین به خدمت بستن» (سعدی، ۱۳۷۸: ۱۳۳)؛ این حکایت نشان می‌دهد فرد کامل، آزادی انتخاب دارد و آزادانه عمل می‌کند و این رفتار و انتخاب برای او رضایت‌بخش‌تر از در خدمت سلطان بودن است. این افراد به این باور رسیده‌اند که رشد و کمال فردی در آزادبودن و آگاهی‌یافتن از انتخاب است نه در گرو و بند کسی یا چیزی بودن.

۶-۵ خلاقیت

فردی که در فرایند رسیدن به کمال و خودشکوفایی تجربه به دست می‌آورد و به احساسات و ارگانیزم خود برای تصمیم‌گیری در شرایط مختلف اطمینان دارد؛ سرانجام به این باور می‌رسد که محل ارزشیابی یا انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها درون خویش است. این فرد «با صراحت و گشودگی کامل با دنیای خویش مواجه می‌شود و با اعتماد به توانایی خود در ایجاد روابطی نو با محیط نشان می‌دهد که دارای اندیشه‌های بارور، رفتار برجسته و زندگی خلاق است. چنین فردی الزاماً با محیط فرهنگی خود سازگار نیست و یقیناً دنباله‌رو و مقلد دیگران نخواهد بود» (راجرز، ۱۳۷۶: ۲۳۴).

«منظور از خلاقیت از آن نوع هنری نیست؛ بلکه مقصود، شیوه ادراک و طرز واکنش نسبت به جهان است. در داستان موسی و شبان، شیوه مناجات شبان که ساده و بی‌تکلف و برآمده از احساس درونی است، می‌تواند نمونه‌ای از خلاقیت مورد بحث باشد» (ظهیری‌ناو و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

در حکایتی از بوستان آمده است که شخصی وفات یافت و فردی بر این مرگ شیون و زاری به راه می‌اندازد. فردی دانا و روشن‌بین شاهد این اتفاق بود:

«قضا زنده‌ای را رگ جان برید	دگر کس به مرگش گریبان درید
چنین گفت بیننده‌ای تیزهوش	چو فریاد و زاری رسیدش به گوش
ز دست شما مرده بر خویشتن	گرش دست بودی دریدی کفن
که چندین ز تیمار و دردم مپیچ	که روزی دو پیش از تو کردم بسیچ
فراموش کردی مگر مرگ خویش	که مرگ منت ناتوان کرد و ریش»

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

از منظر روان‌شناسان انسان‌گرا و همچنین راجرز، خلاقیت درک و واکنش متفاوت افرادِ خودشکوفا نسبت به جهان اطرافشان است. در این حکایت، فرد دانا و آگاه در این موقعیت، با صراحت و اطمینانی که به واکنش درونی خود دارد، رفتاری برجسته از خود نشان داده و متفاوت از دیگران عمل کرده است و این خلاقیت است. شبیه به همه نیست و مثل بیشتر مردم واکنش ندارد. فرد دانای حکایت، اندیشه‌ای بارور و ذهنی ایدئال نسبت به دنیا و محیط بیرون دارد. با خلاقیت در کلام و اندیشه، باوری فراتر از باور اکثریت نسبت به مرگ داشت. باوری که با شنیدن آن می‌توان به فکر فرورفت و با خود اندیشید.

در *گلستان* حکایتی آمده است که ملک‌زاده‌ای از برادران دیگر کوتاه‌تر بود و پدر او را به چشم حقارت می‌دید. روزی پسر از روی فراست به پدر گفت: «ای پدر کوتاه خردمند به که نادان بلند. نه هرچه به قامت مهتر به قیمت بهتر» (سعدی، ۱۳۷۸: ۵۲). روزها گذشت تا اینکه دشمنی سخت به قلمرو پادشاه حمله کرد. سپاه دشمن زیاد بود و اینان اندک. گروهی از سپاهیان پا به فرار گذاشتند؛ اما پسر با بیان جملاتی توانست لشکریان را متحد کند تا بر دشمن پیروز شوند. همین اتفاق سبب شد این پسر که قبلاً در چشم پدر حقیر و ناچیز بود، ارزشمند و عزیز شود؛ سر و چشم پسر را می‌بوسید و در آغوش می‌گرفت تا جایی که «هر روز نظر بیش کرد تا ولیعهد خویش کرد» (سعدی، ۱۳۷۸: ۵۶).

ملک‌زاده فردی است که با اعتماد به توانایی خود نسبت به محیط اطراف و تسلط به اتفاقات محیط توانست رفتاری برجسته و در شأن یک فرد موفق از خود نشان دهد که سرانجام به پیروزی وی انجامید؛ از این رو می‌توان «افراد خودشکوفا را خودمختار نامید؛ یعنی آن‌ها توسط قوانین مربوط به منش فردی خود اداره می‌شوند نه با قواعد جامعه» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۴۱). او دنباله‌رو دیگران نبود؛ جایی که لشکریان قصد گریز داشتند، او ماند و شرایط را به نفع خود تغییر داد.

«راجرز اعتقاد دارد که انسان براساس تجربه‌ای که از واقعیت‌های محیط دارد می‌تواند سگان‌دار زندگی خود باشد و به هر طرف که ماهیت خودشکوفا و پیش‌رونده او تمایل داشت، بدان سو براند. در سیستم جهان‌نگری او، انسان یک موجود کاملاً زمینی و اینجا و اکنونی است که هیچ رابطه‌ای با مرکز ندارد و محکم روی پای خود ایستاده است»

(شریعت باقری و عبدالملکی، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

۶۶ پذیرش روبه‌روشدن با دشواری‌ها

«فرایند زندگی خوب، متضمن حرکت در جهاتی گسترده و عینی است. گسترده‌تر و عینی‌تر از زندگی بسته و محدودی که بیشتر ما خود را درگیر آن می‌بینیم. کسی که خود را جزئی از این فرایند می‌داند، احساس می‌کند که به‌وفور در معرض تجاربی است که هم رنج‌افزا و هم مسرت‌بخش است؛ و از گذر همین تجارب است که زندگی او دارای وسعت، تنوع و غنای بیشتری می‌شود. این افراد احساسات رنج‌آور خود را با صمیمیت بیشتری درک و ابراز می‌کنند؛ اما احساسات خوب و نشاط‌انگیزشان را نیز با همان وضوح تجربه می‌کنند. هم خشم و نفرت را احساس می‌کنند و هم عشق و محبت را. ترس را عمیقاً احساس می‌کنند؛ اما با شجاعت نیز بیگانه نیستند» (راجرز، ۱۳۷۶: ۲۳۶). راجرز معتقد است که «اگر تمایل به شکوفایی در مسیر صحیح، هدایت و پرورش داده شود شخص را قادر می‌سازد که در هر شرایطی بیشترین توانایی و کارکرد را از خود نشان دهد» (کیس مور، ۱۳۹۶: ۳۶)؛ نمونه آن شخصیت پیر در حکایتی در گلستان است؛ هنگامی که عده‌ای از افراد بی‌پروا، با سخنان ناسزای خود موجب رنجاندن درویشی می‌شوند و او هم شکایت نزد پیر طریقت می‌برد. پیر به وی می‌گوید: «ای فرزند، خرقه درویشان جامه‌ی رضاست هر که درین کسوت تحمل بی‌مرادی نکند، مدعیست و خرقه بر او حرام» (سعدی، ۱۳۷۸: ۲۲۱).

پیر طریقت، دانای این حقیقت است که در مسیر شکوفایی قرارگرفتن و انسان کامل شدن، رنج و ناراحتی و مشکلاتی را به همراه دارد که مستلزم رشد و تلاش است. افراد کامل در هر لحظه‌ای از زندگی با توجه به شرایط موجود به زندگی خود معنا می‌دهند و در این مسیر با چالش‌ها و دشواری‌هایی نیز روبه‌رو می‌شوند. افراد کامل چون در لحظه و با تمام شرایط روبه‌رو هستند، گاهی ممکن است شاد و خوشحال نباشند. تمایل به خودشکوفایی که در همه موجودات زنده وجود دارد، مستلزم کوشش و تلاش است. از نظر راجرز «این وضعیت مستلزم آزمودن مستمر، رشدکردن، تلاش‌کردن و استفاده از تمام استعداد فرد است. شیوه زندگی که موجب دشواری‌ها و چالش‌هایی می‌شود. راجرز

افراد کامل را به صورت شاد، سعادت‌مند یا خرسند توصیف نکرد، هرچند گاهی می‌توانند چنین باشند. بهتر است که شخصیت آن‌ها به صورت پربار، مهیج و بامعنی توصیف شود» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۳: ۴۳۷).

در حکایتی دیگر، بایزید بسطامی در روز عید، هنگامی که از گرمابه بیرون آمد، طشت خاکستر بی‌خبر بر سرش ریخته شد و بایزید دست خود را به حالت شکر بر صورت می‌کشید و می‌گفت:

«که ای نفس من درخور آتشم به خاکستری روی درهم کشم؟»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

بایزید ترس را با همه وجود حس می‌کند و با شجاعت به نفس خود نهیب می‌زند که رنج و دشواری برای اوست و این احساس رنج را ابراز می‌کند و خود را در معرض تجربیاتی می‌بیند که هم برایش رنج و درد به همراه دارد و هم الهام‌بخش است. «سعدی وظایف اصولی صوفیان را اینگونه برمی‌شمارد: طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. به‌خصوص تحمل؛ زیرا عارف باید تا می‌تواند خاموش بنشیند؛ سرانجام، درحالی که مردم معمولی وظیفه دارند هر اشتباهی را تنبیه کنند و حق دارند انتقام بکشند، برعکس، صوفی باید با کارهای نیک بدخواهان را شرمساز سازد» (ماسه، ۱۳۶۹: ۲۳۰).

«دریای فراوان نشود تیره به سنگ عارف که برنجد تنک آب است هنوز»
(سعدی، ۱۳۷۸: ۲۲۲)

۷- نتیجه‌گیری

ارائه حقیقی و عینی زندگی در *گلستان*، نقل از استنباط حقیقی سعدی از مسائل اجتماعی و دوره خویش است. شعر و نثر سعدی تداوم مدح زیبایی است. سعدی انسان‌ها و گونه بشری را اعضای یکدیگر می‌داند و بی‌آلایشی و ذاتی‌گشتن از صفات مشهود اوست. گرچه سعدی عارف نیست، تجربه عرفانی و لحظات تجربه بالای او تبیین هنری‌ترین نگاه به عرفان است. غالب تکلم سعدی مسرت‌انگیز و نشاط‌آمیز است و در پس طنز و بذله‌گویی‌اش، فلسفه عمیق زندگی و مسائل اجتماعی پنهان بوده است. ابتکار هنری و ادبی او سال‌هاست

که بر ادبیات پس از خودش و ادبیات ایران سایه افکنده است. با وجود دانش‌اندوزی سعدی در بیرون از مرزهای ایران آن ایام و سفرهای فراوانش و حشر و نشر با بینش‌های گوناگون، همان سعدی شیراز باقی مانده است؛ او هرگز تحت تأثیر بینش‌های خارجی قرار نگرفته و شیدای دلایل آن‌ها نشده است. این خصوصیت‌ها و ویژگی‌های دیگر، زاویه‌هایی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری سعدی بوده است که حقیقتاً تبیین‌گر خودشکوفایی اوست و می‌توان شخصیتش را سالم و خودشکوفای دانست.

سعدی و راجرز هر دو گرایش‌های انسان‌گرایانه دارند. هر دو به ابعاد شخصیتی و رفتار انسان و اعتلای موقعیت و عزت نفس در انسان بسیار اهمیت می‌دهند. دغدغه آن‌ها پیشرفت انسان و جامعه بشری است؛ تا جایی که راجرز فرد خودشکوفای را نتیجه مطلوب رشد روان‌شناختی و تکامل اجتماعی می‌داند. در بوستان، انسان‌ها تسلیم تقدیر و نوعی جبر مشیّتی، و گاهی منفعل هستند که این تسلیم‌بودن و جبر، حاصل تفکر مکتب کلامی اشعری است که سعدی پیرو آن است. می‌توان گفت گاهی سعدی از نظر قضا و قدر تحت نفوذ آیین این مکتب است و از همین رو در بوستان، رفتار انسان‌ها و نتایج اتفاقات، آرمانی به نظر می‌رسد. در بوستان وظیفه انسان‌ها در مقابل خداوند مدنظر است. آنان در تلاش‌اند تا دنیای ایدئال‌تری را بسازند و جایگاه بهتر و والاتری در جامعه و دنیای خود داشته باشند. سعدی در گلستان تجارب خود را از سفرها و هم‌نشینی با افراد و فرهنگ‌های مختلف به رشته تحریر درآورده است و با دید گسترده و نگرشی متفاوت به مشکلات جامعه زمان خویش درباره حقیقت انسان‌ها اندیشیده و به اصلاح جامعه و رفتار انسان‌ها پرداخته است. سعدی پیرو مذهب اشعری است؛ اما تا جایی که دین به او اجازه دهد برای آزادی انسان نیز ارزش قائل است؛ به همین سبب در گلستان، تقدیر بر انسان‌ها سایه نینداخته است و انسان‌ها آزادانه و گاه هم بی‌پروا عمل می‌کنند. در گلستان، وظیفه انسان نسبت به انسان مطرح می‌شود و ما در جریان حکایت‌ها با کنش واقعی شخصیت‌ها در برابر مسائل و اتفاقات گوناگون روبه‌رو هستیم. در بوستان و گلستان، با توجه به نظریه راجرز شخصیت‌هایی را یافتیم که از ویژگی‌های افراد کامل و خودشکوفای برخوردارند. در لحظه رشد می‌کنند و به تعبیر راجرز فرایند زندگی خوب را برای خویش شاهد هستند. با به‌کارگرفتن تجربیات، در برابر مشکلات و موقعیت‌های مختلف

روبه‌رو می‌شوند و سنجیده عمل می‌کنند.

جدول شماره ۱: خلاصه نتایج

مؤلفه‌های خودشکوفایی براساس نظریه راجرز	افراد خودشکופا در بوستان و گلستان سعدی
۱. پذیرش همه تجارب	امیرالمومنین، مرشد غزالی
۲. زندگی در لحظه و اکنون	پهلوان، همسر مرد درویش
۳. اعتماد به ارگانیزم خویش	فاضل، زاهد
۴. اراده آزاد در تصمیم‌گیری‌ها بدون قید و بند و بازداري‌ها	دهقان
۵. خلاقیت	فرد دانا و روشن‌بین، ملک‌زاده
۶. پذیرش روبه‌روشدن با دشواری‌ها	پیر طریقت، بایزید بسطامی

در بوستان و گلستان سعدی، همه افراد جامعه می‌توانند به رشد و شکوفایی برسند و در عمل مانند یک فرد خودشکופا و کامل رفتار کنند - از امیرالمؤمنین که به این امر آگاه و داناست که سراسر زندگی تجربه است و باید همه آن را پذیرفت تا زنی که در زمان سعدی در پستوی خانه بود و نقش و فعالیت کمتری در جامعه داشت؛ اما به همسر خود معنای حقیقی زندگی را و زندگی در حال و لحظه را گوشزد کرد. پهلوان و زورآزمایی زندگی در لحظه را تجربه می‌کند؛ افراد معروفی مانند مرشد غزالی درمی‌یابد که زندگی پذیرش همه تجربه‌هاست و بایزید بسطامی ملقب به سلطان‌العارفین، بزرگ‌ترین فیلسوف و عارف قرن دوم و سوم هجری دشواری‌ها را در زندگی پذیرفته است و مسیر دشوار را برای رسیدن به رشد و آگاهی پشت سر می‌گذارد. در این دو اثر سعدی، همه افراد خودشکופا از شخصیت‌های معروف و نامی جامعه مانند حضرت علی، مرشد غزالی و بایزید بسطامی نیستند؛ بلکه این افراد می‌توانند افرادی از بدنه جامعه باشند که در زندگی خود به‌حدی از کمال رسیده‌اند و یکی از مؤلفه‌های خودشکوفایی راجرز را دارا هستند. افرادی که وقتی سعدی از آن‌ها نام می‌برد، آنان را با صفاتی مانند فرد دانا و روشن‌بین، شخصی فاضل و زاهد برمی‌شمرد و یا براساس جایگاه اجتماعی‌شان از آن‌ها یاد می‌کند؛ مانند ملک‌زاده‌ای، پیر طریقت و دهقانی؛ یا اینکه برپایه نقشی که در خانواده دارند مثل همسر مرد درویش و... از آنان یاد می‌کند.

شخصی فاضل که با اعتماد به ارگانیزم خود، مسئولیت تربیت شاهزاده‌ای را به عهده گرفته بود و زاهدی که با عزت نفس و اعتماد به خویش و با درایت و آگاهی در آن لحظه بساط رسواشدن شبرو را برچید و به او فرصتی داد. دهقانی که تن به جبر نداد و بدون توجه به فید و بند و بازداری‌ها آزادانه تصمیم گرفت و به دیدار ملک رفت. فردی که دانا و خلاق است؛ خلاق در پذیرش مرگ و مواجه شدن با آن، این فرد با خلاقیتی که دارد به یک مرگ آگاهی و رشد و تکامل در فرایند زندگی رسیده است. ملک‌زاده‌ای که با خلاقیت توانست شرایط را به نفع خود برگرداند و دیدگاه پدر را نسبت به خود تغییر دهد.

در پایان، آخرین مؤلفه افراد خودشکوفای از نظر راجرز، پذیرش روبه‌روشدن با دشواری‌هاست؛ پیر طریقت با توجه به سیر و سلوک عارفانه و گذراندن دشواری‌ها به این نتیجه رسید که با پذیرفتن سختی‌ها و رنج‌ها و رویاروشدن با آن‌ها می‌توان به رضایت رسید؛ زیرا این مسیر شکوفاشدن با رنج و سختی همراه است و تنها با پذیرش و تحمل رنج‌ها و دشواری‌ها، به‌راحتی پشت سر گذاشته می‌شود و سرانجام انسان به رشد، آگاهی، شکوفایی و کمال می‌رسد.

پی‌نوشت

1. Carl Ransom Rogers
2. Humanistic Psychology
3. Abraham Maslow
4. Sigmund Freud
5. Burrhus Frederic skinner
6. On Becoming a Person
7. Preconceived Self-Structure

منابع

۱. آذر، امیراسماعیل (۱۳۷۵)، *سعدی‌شناسی* (نقد و تحلیل بوستان و گلستان)، چاپ اول، تهران: میترا.
۲. آقاغفاری، نسرین؛ آقایی حمل‌آباد، ژیلایا (۱۳۹۴)، «بررسی انسان از دیدگاه سعدی شیرازی»، *مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه محقق اردبیلی*، برگرفته از

https://www.sid.ir/fa/seminar/ViewPaper.aspx?ID=38891 .۱۳۰-۱۴۰.

۳. اتکینسون، ری‌تال و دیگران (۱۳۸۴)، *زمینه روان‌شناسی هیلگار*، ج ۱، ترجمه حسن رفیعی، چاپ هشتم، تهران: ارجمند.
۴. اسمیت، ادوارد و دیگران (۱۳۸۴)، *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*، ج ۱، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، چاپ اول، تهران: آینده‌سازان و شهرآب.
۵. اشرف‌زاده، رضا؛ عباسی، زهرا (۱۳۹۷)، «بررسی شخصیت‌های منظومه‌های حماسی بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه براساس نظریات انسان‌شناسی کارل راجرز و آبراهام مزلو»، *دوفصل‌نامه علوم ادبی*، سال ۸، شماره ۱۴، ۴۸-۹.
۶. افتخاری، سید عطاء‌الله؛ علی بخشی، نجمه (۱۳۹۰)، «مسئولیت متقابل مردم و حکومت در گلستان و بوستان سعدی»، *فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی*، شماره ۸، ۱۸۳-۲۰۶.
۷. انوری، حسن (۱۳۸۴)، *شوریده و بی‌قرار* (درباره سعدی و آثار او)، چاپ اول، تهران: قطره.
۸. ترابی، علی‌اکبر (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، تبریز: نشر فروغ آزادی.
۹. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۸)، *گلستان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست‌ویکم، تهران: صفی‌علیشاه.
۱۰. _____ (۱۳۸۷)، *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران: خوارزمی.
۱۱. _____ (۱۳۷۷)، *گلستان سعدی*، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
۱۲. راجرز، کارل (۱۳۷۶)، *هنر انسان‌شدن*، ترجمه مهین میلانی، چاپ اول، تهران: فاخته.
۱۳. _____ (۱۳۶۹)، *درآمدی بر انسان‌شدن* (دیدگاه یک درمانگر از روان‌درمانی)، ترجمه قاسم قاضی، چاپ اول، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی مرکز انتشارات

علمی.

۱۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، **حدیث خوش سعدی** (درباره زندگی و اندیشه سعدی)، چاپ چهارم، تهران: سخن.
۱۵. _____ (۱۳۸۲)، **با کاروان حله**، چاپ سیزدهم، تهران: جاویدان.
۱۶. سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۱)، **نظریه‌های شخصیت** (مکاتب روانشناسی)، چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. شریعت باقری، محمدمهدی؛ عبدالملکی، سعید (۱۳۹۵)، **تحلیل روانشناختی «خودشکوفایی» از دیدگاه مولانا و راجرز**، چاپ سوم، تهران: دانژه.
۱۸. شولتز، دوان پی؛ سیدنی الن شولتز (۱۳۹۳)، **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ سی‌ام، تهران: ویرایش.
۱۹. _____ (۱۳۸۶)، **تاریخ روان‌شناسی نوین**، ترجمه علی‌اکبر سیف و دیگران، چاپ پنجم، تهران: دوران.
۲۰. ظهیری ناو، بیژن؛ رضایی دشت ارژنه، محمود؛ محمدحسینی صغیری، زهرا (۱۳۹۵)، «نقد و بررسی نمودهای خودشکوفایی در منطق‌الطیر عطار براساس نظریه راجرز، **مجله شعرپژوهی** (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال ۸، شماره ۳، ۹۶-۱۱۲.
۲۱. ظهیری ناو، بیژن؛ علائی ایلخچی، مریم؛ رجبی، سوران (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روان‌شناسی انسان‌گرایانه آبراهام مزلو»، **نشریه علمی - پژوهشی گوهر گویا**، سال ۲، شماره ۷، ۹۱-۱۲۴.
۲۲. کیس مور، راجر (۱۳۹۶)، **مشاوره شخص‌محور** (مختصر و مفید)، ترجمه سعید عبدالملکی و محمدمهدی شریعت باقری، چاپ دوم، تهران: دانژه.
۲۳. گنجی، حمزه (۱۳۸۶)، **روان‌شناسی عمومی**، چاپ سی‌ونهم، تهران: ساوالان.
۲۴. ماسه، هانری (۱۳۶۹)، **تحقیق درباره سعدی**، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدحسن مهدوی اردبیلی، چاپ دوم، تهران: توس.
۲۵. محسنی هنجنی، فریده (۱۳۹۱)، «سعدی و ابعاد عشق در زندگی انسان»، **فصلنامه**

تحقیقات تعلیمی و غنای زبان و ادب فارسی، شماره ۱۲، ۱۶۹-۱۸۶.

۲۶. مزلو، اچ آبراهام (۱۳۷۵)، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، چاپ چهارم، مشهد: آستان قدس رضوی.

۲۷. میدانی، مرضیه؛ بخشایش، علیرضا (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی نمودهای انسان‌گرایی در گلستان سعدی با رویکرد روان‌شناسی انسان‌گرا»، فصلنامه علمی - پژوهشی کاوش‌نامه، سال ۱۳، شماره ۲۴، ۱۸۹-۲۲۰.

۲۸. میلانی، عباس (۱۳۷۹)، «سعدی و سیرت پادشاهان»، به کوشش کورش کمالی سروستانی، سعدی‌شناسی، دفتر سوم، شیراز: نشر بنیاد فارس.

۲۹. همایونی، صادق (۱۳۷۹)، «فولکلور و گلستان سعدی»، به کوشش کورش کمالی سروستانی، سعدی‌شناسی، دفتر سوم، شیراز، نشر بنیاد فارس.

۳۰. همتی، فاطمه؛ طالقانی، نرگس (۱۳۹۴)، کارل رانسوم راجرز: نظریه فردمدار «خود» هسته نظری شخصیت، چاپ دوم، تهران: دانژه.

۳۱. یغمایی، افسانه (۱۳۸۲)، جان دارو (سیری در اندیشه سعدی و حافظ)، چاپ اول، تهران: سروا.

۳۲. یوسفی، غلامحسین (۱۳۹۲)، چشمه روشن (دیداری با شاعران)، چاپ سیزدهم، تهران: صدف.

۳۳. حسنلو، سید علی (۱۳۹۳)، نظریه انسان‌گرایی کارل راجرز، برگرفته از پایگاه
abnormal.ir

34. McLeod, S. A. (2014, Febuary 05). Carl Rogers. Simply Psychology. (www.simplypsychology.org)

35. Rogers, C. R. (1961). On Becoming a person. Boston, MA: Houghton Mifflin.

36. J. Guthrie Ford. (1991). Rogerian self-actualization: A Clarification of meaning. Journal of humanistic psychology, vol 31 No.2. p.101_111.